

سه شنبه، ۷ فروردین |
آب گوشت در کشتی کروز



بالاخره فرصت شد تا یک سفر خانوادگی برویم. بین ویلای کیش و باغ نمک آبرود دودل بودیم که قرار شد اول برویم جنوب و بعد شمال. حسام الدین [پسر حاجی، داماد دکتر و کارپرداز خودم] گفت که بهتر است با هلی کوپتر دولتی برویم. به شدت مخالفت کردم. اصلاً از نظر اخلاقی درست نیست که از بیت المال استفاده کنیم. برای همین با هواپیمای اختصاصی رفتیم. واقعا آدم ناراحت می شود از دیدن فقر جامعه. مردم در کیش چادر زده بودند. همه مدت به این فکر می کردم که این مردم بینوا چطور می خواهند مالیات بدهند و چطور باید از شان بگیریم. صحنه های تأسف برانگیزی بود که سوسن جان را متأثر کرد. برای اینکه حال عیال بهتر شود، یک قایق کروز برایش خریدم. از خوش حالی شب آب گوشت باز گذاشت.

شنبه، ۱۱ فروردین | مردم بدمصرف



با چشم هم به زدن تعطیلات تمام شد. واقعا نفهمیدیم چه کار کردیم. شمال هم وضع مردم خوب نبود و خیلی غصه خوردیم. خوش نگذشت. همه می گفتند که گرانی است. ما که متوجه نمی شدیم چه چیزی گران است، چون خریدهایمان را خودمان انجام نمی دهیم. ولی گویا میوه و شیرینی و برنج و مرغ و گوشت برای مردم گران است. البته که مردم بدعادت هم شده اند. قرار نیست که همه بتوانند همه چیز بخرند. بالاخره بعضی ها هم باید بعضی چیزها را نخرند. اصلاً مصرف زیاد بعضی چیزها خوب نیست. همین که برای نان یارانه می دهیم، باید خدا را شاکر باشند. ولی مردم بدمصرفی هم داریم. حالا بعد از عید که بنزین و آب و برق و گاز را گران کردیم، متوجه می شوند که نباید انرژی را هدر بدهند و باید صرفه جویی کنند.

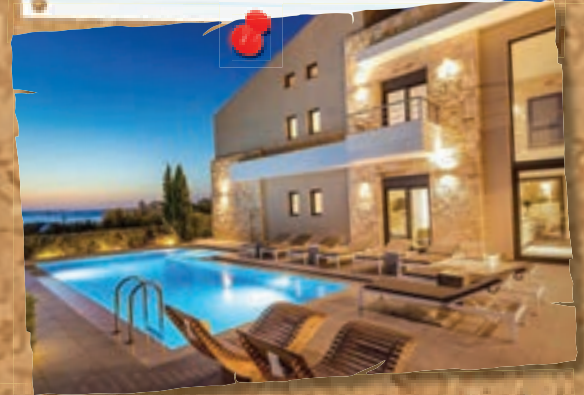
دوشنبه، ۱۳ فروردین | دسته گل دلاری

باغ خیلی خوش گذشت. «ف. ب» و «سین. کاف» و «صاد. عین» هم با خانواده آمدند. بچه ها کیف کردند. امیرطاها با پورشه جدیدش داشت دور می زد وسط باغ که کنترل از دستش دررفت و افتاد وسط استخر. خدا رحم کرد که خودش کاری نشد. خیلی خندیدیم. حاجی هم آمده بود و برای نوه اش جشن از پوشک گرفتن برگزار کردند. همان جا یک ست طلا کادو دادیم. حاجی خیلی تشکر کرد. قول داد که قضیه ترخیص موبایل ها از گمرک را اوکی کند. مهندس هم بود. بنده خدا یک دسته گل ساخته شده از دلار آورده بود. قرار شد شنبه هم تکلیف مدیر پتروشیمی مشخص شود. چه کسی بهتر از مهندس خودمان!؟



یکشنبه، ۱۲ فروردین | چاه شخصی

بچه ها گفتند برای سیزده به در برویم باغ. مدتی است که به باغ کنار شهرمان سر نزده ایم. مش غلومی، باغبانمان، برای خودش کیف می کند. آنجا، عیال خبر داد که استخر را بشوید و آب تازه کند که یک تنی به آب بزنیم. من عاشق شنا هستم. مش غلومی گفته بود فشار آب کم است. قرار شد مهندس برود و یک چاه نیمه عمیق وسط باغ بزند. تابستان هم قطعی برق اعصابمان را خرد کرده بود. زنگ زد آقای رئیس و یک ژنراتور اختصاصی هدیه کرد به باغ. برای همین من هم یکی از سوله های استخراج رمزارز در باغ را تقدیم ایشان کردم. آدم نباید قدرشناس باشد.



سه شنبه، ۱۴ فروردین | نفت کش و بیت کوین

دیروز خیلی خسته شدیم. کلا در این تعطیلات به جای استراحت، بیشتر کار کردیم. حالا تا شنبه که همه مملکت تق و لقی است، دست عیال را گرفتم و یک سر رفتیم دبی تا خستگی این دو هفته دربرود. آنجا کارهای انتقال مالکیت برج را هم انجام دادیم. با شیخ جاسم هم یک جلسه داشتیم. کشتی های نفت هم اوکی شد. شماره حساب دادم تا بیت کوین واریز کند. خدا را صد هزار مرتبه شکر که در هر لحظه و هر جا توفیق خدمت به خلق را به ما داده است.

